

دراسة أسس المدرسة العرفانية في النجف والمدرسة المعرفية في مشهد بناءً على آراء محمد رضا حكيمي والعلامة الطباطبائي^١

مهدي ماندگاري^٢، هادي هادي زاده بهابادي^٣

الملخص

يتناول هذا البحث دراسة وتحليل الاختلاف المبدئي بين المدرسة العرفانية في النجف والمدرسة المعرفية في مشهد حول العلاقة بين الدين والعقل والفلسفة والتصوف. تتمثل المسألة الرئيسية في تبيين أسباب قبول أو رفض الفلسفة والتصوف كأدوات لفهم المعارف الدينية في فكر أبرز ممثلي هاتين المدرستين، وخاصة العلامة الطباطبائي والمرحوم محمد رضا حكيمي. هدف البحث إلى توضيح مكانة العقل الفلسفي والتصوف الإسلامي في عملية فهم الدين من خلال تحليل الجذور المعرفية لهذا الاختلاف. أُجري البحث بالمنهج المكتبي وبالالتجاه الوصفي - التحليلي - المقارن، معتمداً على تحليل الأعمال الرئيسية والمصادر المعتمدة لكلا التيارين الفكريين. أظهرت نتائج البحث أن المدرسة المعرفية في مشهد، من خلال التأكيد على كفاية القرآن والحديث ومحورية العقل الفطري، كانت تعتبر الاستفادة من الفلسفة والتصوف في فهم الدين غير ضرورية أو حتى مخلة، بينما كانت المدرسة العرفانية في النجف تعتبر الفلسفة والتصوف تابعين من العقل الذي يقره الشرع وتعتبرهما أداتين فعاليتين لتعميق فهم المعارف الوحيانية. تشير النتيجة إلى أن الفلسفة والتصوف، لا كمكملين للدين، بل كطريق وأداة لفهم أعمق للتعاليم الدينية، تؤيدان دوراً هاماً ولا يمكن إنكاره في منظومة المعرفة الدينية.

المفردات الأساسية: الفلسفة، العرفان، فهم الدين، المدرسة العرفانية في النجف، المدرسة المعرفية في مشهد.



١. تاريخ الاستلام: ٢٤ جمادى الأولى ١٤٤٧

٢. طالب في المستوى الثالث، مدينة العلم الكاظمية، يزد، إيران. (الكاتب المسؤول)

mmandgary327@gmail.com

٣. أستاذ في المستوى الأول وعضو المجموعة العلمية التربوية في مدرسة مدينة العلم الكاظمية، يزد، إيران.

h.h.b.1359@gmail.com



بررسی مبانی مکتب عرفانی نجف و مکتب معارفی مشهد

بر اساس نظرات محمدرضا حکیمی و علامه طباطبائی^۱

_____ مهدی ماندگاری^۲، هادی هادی‌زاده بهابادی^۳ _____

چکیده

این پژوهش به بررسی و تحلیل اختلاف مبنایی میان مکتب عرفانی نجف و مکتب معارفی مشهد در نسبت میان دین، عقل، فلسفه و عرفان پرداخته است. مسئله اصلی تحقیق، تبیین چرایی پذیرش یارده فلسفه و عرفان به‌عنوان ابزار فهم معارف دینی در اندیشه نمایندگان برجسته این دو مکتب، به‌ویژه علامه طباطبائی و مرحوم محمدرضا حکیمی، بوده است. هدف تحقیق آن بود که با واکاوی ریشه‌های معرفتی این اختلاف، جایگاه عقل فلسفی و عرفان اسلامی در فرایند فهم دین روشن گردد. پژوهش با روش کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی - تحلیلی - تطبیقی انجام شد و بر تحلیل آثار اصلی و منابع معتبر هر دو جریان فکری استوار بود. یافته‌های تحقیق نشان داد که مکتب معارفی مشهد، با تأکید بر کفایت قرآن و حدیث و محوریت عقل فطری، بهره‌گیری از فلسفه و عرفان را در فهم دین غیرضروری یا محلّ می‌دانست، درحالی‌که مکتب عرفانی نجف، فلسفه و عرفان را برخاسته از عقل مورد تأیید شرع تلقی کرده و آن‌ها را ابزاری کارآمد برای تعمیق فهم معارف و حیانی می‌دانست. نتیجه تحقیق حاکی از آن بود که فلسفه و عرفان، نه در مقام تکمیل دین، بلکه به‌عنوان طریق و ابزار فهم عمیق‌تر آموزه‌های دینی، نقشی مهم و غیرقابل انکار در منظومه معرفت دینی ایفا می‌کردند.

واژگان کلیدی: فلسفه، عرفان، فهم دین، مکتب عرفانی نجف، مکتب معارفی مشهد.



۱. تاریخ دریافت: ۱۶ دی ۱۴۰۴

۲. تاریخ دریافت: ۲۴ آبان ۱۴۰۴

۳. طلبة پایه سوم، مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه، یزد، ایران. (نویسنده مسئول) mmandgary327@gmail.com

۳. استاد سطح یک و عضو گروه علمی - تربیتی، مدرسه علمیه مدینه العلم کاظمیه، یزد، ایران. h.h.b.1359@gmail.com

مقدمه

انسان به حکم فطرت خویش، همواره در جست‌وجوی سعادت، کمال و راهی مطمئن برای نیل به خوشبختی دنیوی و رستگاری اخروی بوده است. این حقیقت فطری، در سنت اسلامی جایگاهی بنیادین دارد؛ چرا که آموزه‌های اسلام ناب محمدی ﷺ، بر این اصل استوار است که دستیابی به سعادت حقیقی، جز از مسیر معرفت صحیح، ایمان راسخ، عمل صالح و پیروی از هدایت و حیانی امکان‌پذیر نیست. از همین رو، مسئله «فهم دین» و چگونگی درک معارف قرآن کریم و آموزه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام، همواره از مهم‌ترین دغدغه‌های اندیشه اسلامی به شمار آمده و مسلمانان در طول تاریخ، اهتمام ویژه‌ای به تحصیل معرفت دینی و تبیین درست آموزه‌های و حیانی داشته‌اند.

در بستر تاریخ تفکر شیعی، جریان‌ها و مکاتب فکری متعددی شکل گرفته‌اند که هر یک با تکیه بر مبانی معرفتی و روش‌شناختی خاص خود، در صدد تفسیر، تبیین و دفاع از معارف دینی برآمده‌اند. از جمله این مکاتب می‌توان به مکتب کلامی قم با محوریت اعتماد بر نصوص و حیانی و احتیاط در بهره‌گیری از عقل فلسفی، مکتب کلامی بغداد با گرایش عقلانی‌تر و اهتمام به دفاع عقلی از باورهای شیعی، مکتب حدیثی ری با تمرکز بر جمع و تحلیل روایات، مکتب فلسفی اصفهان با ظهور حکمت متعالیه، مکتب تفکیکی خراسان با تأکید بر جدایی روش دین از فلسفه و عرفان، و نیز مکاتب عرفانی نجف و معارفی مشهد در دوران معاصر اشاره کرد. هر یک از این جریان‌ها، نقش قابل‌توجهی در شکل‌گیری و تطور اندیشه دینی شیعه ایفا کرده‌اند.

با وجود اشتراک این مکاتب در هدف نهایی، یعنی ارائه تصویری اصیل و ناب از دین، تفاوت‌های بنیادینی در مبانی معرفتی و روش‌شناختی آن‌ها پدید آمده است. این تفاوت‌ها، در برخی موارد به بروز اختلاف نظرهایی جدی در باب نسبت عقل، نقل، فلسفه و عرفان با دین انجامیده و گاه موجب شکل‌گیری منازعات فکری در فضای علمی حوزه‌های علمیه شده است. از آنجاکه این اختلاف‌ها مستقیماً با مسئله فهم دین و در نهایت با سعادت انسان پیوند دارد، بررسی و تحلیل دقیق آن‌ها ضرورتی علمی و دینی به شمار می‌رود.

در این میان، دو جریان فکری «مکتب عرفانی نجف» و «مکتب معارفی مشهد» از جایگاه



مدرسه

و اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. مکتب عرفانی نجف که در قرون اخیر بالیده و شخصیت‌هایی برجسته همچون علامه طباطبایی را در دامن خود پرورانده است، بر این باور است که عقل - هرچند محدود - نعمتی الهی است که می‌تواند در خدمت فهم دین قرار گیرد. بر اساس دیدگاه این مکتب، فلسفه و عرفان اسلامی، نه تنها با معارف و حیانی تعارضی ندارند، بلکه در صورت حرکت در چارچوب قرآن و سنت، می‌توانند زمینه‌ساز درکی عمیق‌تر و منسجم‌تر از آموزه‌های دینی باشند. این مکتب، با استناد به دعوت‌های مکرر قرآن کریم به تفکر، تعقل و تدبر، عقل را یکی از ابزارهای اساسی در کشف حقیقت و فهم معارف الهی می‌داند.

در مقابل، مکتب معارفی مشهد که با محوریت اندیشمندانی چون مرحوم علامه محمدرضا حکیمی شناخته می‌شود، دیدگاهی متفاوت در باب نسبت دین با فلسفه و عرفان ارائه کرده است. این مکتب، با تأکید بر خاستگاه بشری فلسفه، به‌ویژه فلسفه یونانی، آن را فاقد صلاحیت لازم برای تفسیر معارف و حیانی می‌داند. از منظر این جریان فکری، عرفانی که متأثر از مبانی فلسفی باشد، نمی‌تواند معیار قابل اعتمادی برای فهم قرآن و حدیث تلقی شود. براین اساس، مکتب معارفی مشهد بر بازگشت مستقیم به قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام و پرهیز از دخالت دستگاه‌های فکری بیرونی در فهم دین تأکید می‌ورزد.

اختلاف نظر این دو مکتب، صرفاً یک اختلاف سطحی یا سلیقه‌ای نیست، بلکه ریشه در مبانی معرفت‌شناختی، تلقی از عقل، و برداشت متفاوت از جایگاه علوم بشری در فرایند فهم دین دارد. از این رو، بررسی این اختلاف، نیازمند تحلیلی دقیق و منصفانه است که ضمن حفظ احترام به بزرگان هر دو جریان، به تبیین علمی ریشه‌ها و پیامدهای این دیدگاه‌ها بپردازد.

این مقاله، با تمرکز بر اختلاف‌های مبنایی میان مکتب عرفانی نجف و مکتب معارفی مشهد، می‌کوشد نسبت فلسفه و عرفان با فهم دین را از منظر این دو جریان فکری بررسی کند. بدیهی است که ورود به تمام ابعاد اختلاف، از جمله تفاوت‌های سلوکی، اخلاقی و تربیتی، از ظرفیت این نوشتار خارج است؛ از این رو، پژوهش حاضر صرفاً بر مبانی معرفتی و نظری این دو مکتب متمرکز شده است. هدف اصلی تحقیق آن است که با واکاوی ریشه‌های فکری این اختلاف، تصویری روشن‌تر از شیوه‌های مختلف فهم دین در دوران معاصر ارائه دهد.

روش تحقیق در این پژوهش، روش کتابخانه‌ای است و بر تحلیل توصیفی، تحلیلی و



تطبیقی آثار و منابع معتبر استوار شده است. از جمله منابع اصلی این تحقیق، کتاب ارزشمند بنیان مرصوص تألیف حسین مظفری است که به صورت مبسوط به تبیین و نقد مبانی معرفتی مکتب معارفی مشهد پرداخته و بخش مهمی از چارچوب تحلیلی مقاله بر محور آن شکل گرفته است. همچنین از کتاب الگوی تربیت عرفانی مکتب نجف نوشته کمال الدین مظلومی زاده و دیگر آثار مرتبط بهره گرفته شده است.

در پایان لازم به تأکید است که نگارنده این سطور، نه خود را در جایگاه داوری نهایی میان این مکاتب می بیند و نه مدعی احاطه کامل بر همه زوایای این مباحث پیچیده معرفتی است. آنچه در این مقاله ارائه شده، تلاشی علمی و متواضعانه برای فهم اختلاف های نظری و تبیین مباحث بنیادین، با رعایت ادب علمی و احترام به تمامی شخصیت های علمی مورد بحث است. امید آن که این پژوهش، فتح بابی برای تأملات عمیق تر و گفت وگوهای علمی دقیق تر در حوزه نسبت دین، عقل، فلسفه و عرفان باشد.

۱. مفهوم شناسی

۱.۱. مکتب

از منظر لغوی، «مکتب» به مجموعه ای از افکار یا آرای فلسفی گفته می شود که از سوی یک استاد ارائه شده و در جامعه ای نفوذ پیدا کرده است. (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۳۹۷۲) اما در معنای اصطلاحی، برای آن تعاریف متفاوتی ارائه شده است:

۱. شهید مطهری درباره مکتب باور دارد که مکتب، طرحی جامع است که باید ها و نبایدها و ارزش های اخلاقی (خوبی ها و بدی ها) را مشخص می کند و کمال انسانی را ترسیم می نماید. (مطهری، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۵۷)

۲. رهنمایی معتقد است که مکتب، مجموعه ای از آرا و نظریه های هماهنگ و سازگار است که از عناصری خاص تشکیل می شود. (رهنمایی، ۱۳۹۰ش، ص ۳۸)

در نتیجه، می توان مکتب را به یک نظریه جامع و کل نگر هماهنگ اطلاق کرد که هدف غایی آن تأمین سعادت بشری است و در آن، باید ها و نبایدها، هست ها و نیست ها تبیین می شود و با خاستگاه خود همسویی کامل دارد.



۲. ۱. فلسفه

واژه فلسفه ریشه‌ای یونانی دارد و از ترکیب «فیلو سوفیا» شکل گرفته است که به معنای «دوستدار دانایی» است. اصطلاح «فیلسوف» نیز در اصل حامل همین معنا بود؛ اما به تدریج در زبان عربی به معنای «دانشمند» تحول یافت و برای اشاره به تمامی دانش‌های عقلی در مقابل دانش‌های نقلی - مانند لغت، نحو، تفسیر، حدیث، فقه و اصول - به کار رفت. در نزد مسلمانان، فلسفه عمدتاً به شاخه‌هایی خاص اطلاق می‌شود که مهم‌ترین آن «الهیات» است؛ علمی که در میراث قدیم به آن «فلسفه اولی» نیز گفته می‌شد. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲ش، ج ۵، ص ۷۳۷)

۱. ۲. ۱. انواع فلسفه از حیث دلالت‌های معنایی

فلسفه در سه معنای اصلی به کار رفته است:

۱. تمام دانش‌های عقلی بشر، اعم از الهیات، ریاضیات، طبیعیات و غیره.
 ۲. علم الهیات، یعنی علمی که از احوال «موجود بماهو موجود» بحث می‌کند.
 ۳. علوم غیرتجربی که پس از رنسانس و گسترش اهمیت علوم تجربی، به دیگر حوزه‌های معرفتی - با بار معنایی تا حدی تحقیرآمیز - «فلسفه» اطلاق شد. (مظفری، ۱۳۸۵ش، ص ۲۷۰؛ مطهری، ۱۳۷۷ش، ج ۵، صص ۱۲۷-۱۳۶؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۰ش، ج ۱، درس‌های ۱-۴؛ مصباح یزدی و لگنهاوزن، ۱۳۸۲ش؛ حکیمی، ۱۳۸۴ش، ص ۲۲)
- بنابراین، فلسفه در معانی گوناگونی به کار می‌رود: یکم، به همه دانش‌های عقلی؛ دوم، به معنای خاص الهیات که شناخت موجود بماهو موجود را هدف قرار می‌دهد؛ و سوم، به علوم غیرتجربی. آنچه در این مقاله مورد نظر است، معنای دوم؛ یعنی فلسفه به مثابه الهیات است.

۳. ۱. عرفان و عارف

از نظر لغوی، عرفان به معنای «آگاهی یافتن پس از جهل» است (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۸۷۹۱) و در اصطلاح، مسیری است که جویندگان حقیقت در آن گام می‌نهند. (سجادی، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۵۷۷)

علامه طباطبایی در کتاب شیعه در اسلام، عرفان را علمی می‌داند که در آن، از راه‌های



ص ۱۷۳؛ امینی نژاد، ۱۳۹۰ش، ص ۳۵)

بنابراین، علم عرفان نظری دانشی است که شهودهای حاصل شده برای عارف را مورد بررسی قرار داده و به تقریر و تحلیل آن‌ها می‌پردازد.

۴. ۱. مکتب عرفانی نجف

مظلومی‌زاده در تعریف مکتب عرفانی نجف بیان می‌کند: «مکتب عرفانی نجف اشرف مجموعه‌ای منسجم از مؤلفه‌های تربیتی با رویکرد اخلاقی - عرفانی است که برگرفته از شرع مقدس اسلام بوده و حاصل آرا و اندیشه‌های عالمانی است که از سید علی شوشتری آغاز شده و به علامه طباطبایی و شاگردان سلوکی او منتهی می‌گردد». (مظلومی‌زاده، ۱۳۹۸ش، ص ۵۳) براین اساس، مکتب عرفانی نجف به مجموعه‌ای از اعتقادات و مؤلفه‌های تربیتی با رویکرد اخلاقی - عرفانی اطلاق می‌شود که ریشه در شرع اسلام داشته و از اندیشه‌های اندیشمندانی چون شوشتری سرچشمه گرفته است.

۵. ۱. مکتب معارفی مشهد (تفکیک)

«تفکیک» در لغت به معنای «جداکردن دو چیز از یکدیگر» است (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۶۷) و در اصطلاح، مکتب تفکیک به جریانی فکری اشاره دارد که معتقد به جدایی روش‌شناختی بین دین، فلسفه و عرفان است. بر پایه باور اهل تفکیک، هدف اصلی این مکتب، پالایش و ناب‌سازی معارف دینی از یافته‌ها و تفسیرهای بشری است. (حکیمی، ۱۳۸۴ش، ص ۱۸۶)

۲. بررسی و تحلیل اختلافات دو مکتب عرفانی نجف و تفکیک

مکتب‌های عرفانی نجف و تفکیک در رویکرد خود به چگونگی به‌کارگیری فلسفه در فهم معارف دینی، دارای دیدگاه‌هایی متمایز و گاه متعارض هستند. این تفاوت‌ها به‌ویژه در چگونگی تعامل فلسفه با دین و جایگاه آن در استنباط آموزه‌های اسلامی، از اهمیت بنیادین برخوردار است. به‌طورکلی، اندیشمندان مکتب تفکیک قائل به جدایی روش‌شناختی میان فلسفه، عرفان و دین در فرایند فهم متون دینی هستند؛ درحالی‌که عالمان مکتب نجف، فلسفه اسلامی شیعی - که بر پایه عقل و منطق تأییدشده در اسلام استوار است - را در تعامل سازنده با دین می‌دانند.



این مقاله در پی آن است که با واکاوی دلایل و استدلال‌های هر یک از این دو مکتب، علل شکل‌گیری چنین اختلاف‌نظرهایی را تحلیل کند. همچنین با توجه به تأثیرات گسترده‌ای که این دو جریان فکری در جامعه و به‌ویژه در حوزه‌های علمی داشته‌اند، تحلیل عمیق‌تر و نظام‌مندتری از دیدگاه‌های آنان ارائه خواهد داد.

۲.۱. پذیرش تعقل و نفی فلسفه در فهم دین

یکی از مبانی مهم مکتب تفکیک، پذیرش تعقل در حوزه دین است، اما با این قید که فلسفه و مباحث فلسفی نباید در فهم معارف دینی به کار گرفته شوند. پیروان این مکتب باور دارند که تعقل به‌عنوان مفهومی عام‌تر از فلسفه، می‌تواند در استنباط آموزه‌های دینی مورد استفاده قرار گیرد؛ اما فلسفه، به طور خاص و مستقل از دین، برای درک معارف و حیانی مناسب نیست. حکیمی در این زمینه معتقد است تعقل، روشی است که باید در فهم دین به کار رود؛ این روش، عمومی و برای دستیابی به ایمان کفایت می‌کند. از دیدگاه ایشان، ایمان فلسفی تنها نوعی «تصدیق عقلی» است، نه «ایمان حقیقی» که دین در پی آن است. (همان، ص ۳۵۹)

این دیدگاه در تلاش است نشان دهد که فهم عمیق دین، نیازمند فلسفه نیست و آنان که به شناخت اصیل دینی می‌رسند، از طریق عقل فطری و بدون واسطه فلسفه یا عرفان، به حقیقت دست می‌یابند. چنین نگرشی می‌تواند به‌ویژه در جوامع دینی که خواستار درک بی‌واسطه و ساده‌ای از دین هستند، جذابیت داشته باشد. با این حال، این پرسش باقی است که آیا این دیدگاه به طور کامل قابل دفاع است یا نیازمند بازنگری و اصلاحاتی هست.

۲.۲. نسبت فلسفه با عقل فطری

حکیمی باور دارد که فلسفه سبب دور شدن انسان از عقل فطری می‌شود. از نظر وی، برای درک وحی باید از همین عقل فطری بهره جست؛ زیرا این عقل به طور طبیعی و بدون تأثیرپذیری از مفاهیم فلسفی، توانایی فهم وحی را داراست. او تأکید می‌کند که عقل فطری با عقل صناعی (فلسفی) متفاوت است و تنها عقل فطری شایستگی به‌کارگیری در فهم متون و حیانی را دارد. (مظفری، ۱۳۸۵ش، ص ۲۷۰)

به اعتقاد حکیمی، حقایق دین با عقل فطری انسان قابل ادراک است، نه با عقل فلسفی؛



چرا که خطاب وحی متوجه عقل فطری است و تأثیرگذاری آن نیز از همین طریق صورت می‌پذیرد. (حکیمی، ۱۳۹۱ش، ص ۷۷) به بیان دیگر، ایشان با اشاره به محدودیت‌های فلسفه، معتقدند درک عمیق دین تنها از مجرای عقل فطری امکان‌پذیر است و فلسفه - که مبتنی بر عقل صناعی و مفاهیم انتزاعی است - در این مسیر کارآمد نخواهد بود.

باین حال، پذیرش دیدگاه فوق - مبنی بر اینکه فلسفه انسان را از عقل فطری دور می‌کند - نیازمند تأمل بیشتری است. این نظریه به طور غیرمستقیم نگاهی محدودکننده به قوه عقلانی انسان دارد که تنها یک بُعد آن (عقل فطری) را مجاز می‌شمارد، درحالی‌که عقل انسانی در تمام ابعاد خود می‌تواند در فرایند فهم دین مشارکت داشته باشد. با مراجعه به آیات قرآن نیز مشاهده می‌شود که دین همواره انسان‌ها را به تدبیر و به‌کارگیری عقل در درک مفاهیم فرامی‌خواند.

مظفری در کتاب «بنیان مرصوص» با نقد این دیدگاه اشاره می‌کند که اگر بپذیریم تنها عقل فطری - بدون هیچ آشنایی با فلسفه - برای فهم دین کافی است، در آن صورت باید آموزش در حوزه‌های علمیه به افرادی سپرده شود که کوچک‌ترین آشنایی با اصطلاحات فلسفی ندارند (مانند عرب‌های بادیه‌نشین). (مظفری، ۱۳۸۵ش، ص ۲۷۰)

این دیدگاه لزوم بازنگری در نقش فلسفه در فهم دین را مطرح می‌سازد و پرسش‌های زیر را برمی‌انگیزد:

۱. آیا عقل فطری غیر از عقل فلسفی است؟

خیر. عقل فطری و عقل فلسفی دو مقوله جدا از هم نیستند. فلسفه از بدیهیات عقلی آغاز می‌کند که منشأ آنها همان عقل فطری است و سپس برای استدلال‌های پیچیده‌تر از آن بهره می‌گیرد.

۲. فلسفه از چه منابعی تشکیل شده است؟

فلسفه بر پایه بدیهیات عقلی بنا شده و به تدریج با نظام‌مندسازی، به مفاهیم و استنتاج‌های پیچیده‌تر می‌رسد.

۳. آیا مخاطب وحی عقل فطری است یا عقل فلسفی؟

قرآن و وحی در اصل خطاب به عقل فطری هستند، اما این به معنای ناتوانی عقل فلسفی در فهم معارف دینی نیست. فلسفه می‌تواند به‌عنوان ابزاری تحلیلی در خدمت فهم عمیق‌تر

دین قرار گیرد.

۴. چرا مردم عادی قادر به درک فلسفه نیستند؟

اگرچه فلسفه از بدیهیات آغاز می‌کند، اما درک مفاهیم پیچیده‌تر آن نیازمند ممارست فکری و آموزش است. افراد عادی نیز می‌توانند با تقویت ذهن خود، به تدریج توانایی فهم مباحث فلسفی را کسب کنند.

در نهایت، اختلاف مکتب‌های عرفانی نجف و تفکیک در استفاده از فلسفه، ریشه در برداشت‌های متفاوت از ماهیت عقل و فلسفه دارد. مکتب تفکیک فلسفه را برای فهم مستقل دین ناکارآمد می‌داند، در حالی که مکتب نجف از آن به‌عنوان ابزاری مشروع و مفید در تفسیر معارف دینی دفاع می‌کند.

باین حال، نقطه مشترک هر دو مکتب پذیرش عقل انسانی به‌عنوان محور فهم دین است. فلسفه و عقل فطری نه تنها جدا از هم نیستند، بلکه می‌توانند در یک رابطه تکمیلی عمل کنند؛ همان‌گونه که عقل فطری بدیهیات را درمی‌یابد، فلسفه با ارائه چارچوبی منطقی، به استدلال‌های نظام‌مند و تحلیل عمیق‌تر کمک می‌رساند؛ بنابراین، به‌کارگیری فلسفه در حیطه دین نه تنها ضروری است، بلکه می‌تواند درک دقیق‌تر و منسجم‌تری از مفاهیم دینی ارائه دهد.

۲.۳. استقلال قرآن کریم از فلسفه

از منظر پیروان مکتب تفکیک، دلیل دیگری که نشان‌دهنده عدم نیاز به فلسفه برای فهم قرآن است، استقلال ذاتی قرآن از هرگونه اصطلاح، روش یا مکتب فکری پیش و پس از اسلام هست. حکیمی بر این باور است که قرآن در هیچ موضوعی نیازمند هیچ فرد، مطلب، اصطلاح، روش، تکمله یا علمی نیست؛ بلکه خود قرآن هویتی متمایز از دیگر مطالب و مکاتب دارد. (حکیمی، ۱۳۸۵ش، ص ۱۵۹)

سخن وی درباره بی‌نیازی ذاتی قرآن از فلسفه، به لحاظ اصل موضوع صحیح است؛ چرا که قرآن به مثابه کلام الهی، کامل و بی‌نیاز از هرگونه مکمل نازل شده است. باین حال، پرسش اصلی اینجاست: آیا فهم ما از قرآن نیز بدون بهره‌گیری از علوم گوناگون امکان‌پذیر است؟ بدیهی است که برای فهم دقیق و صحیح قرآن، نیازمند استفاده از علوم چون لغت، اصول فقه، تفسیر، فلسفه و عرفان هستیم و بدون این ابزارها، دستیابی به درک ژرف از کلام



الهی دشوار خواهد بود.

همچنین، با استناد به روایات اهل بیت علیهم السلام، قرآن دارای بطون و لایه‌های معنایی است که برای همگان قابل درک نیست و برای فهم این عمق معنایی، نیازمند مفسرانی معصوم چون اهل بیت علیهم السلام هستیم. جالب آنکه در روایات تفسیری منسوب به اهل بیت علیهم السلام، گاه از چارچوب‌ها و مفاهیم عقلی و فلسفی نیز برای تبیین معانی استفاده شده است. (مظفری، ۱۳۸۵ش، ص ۲۹۴)

نتیجه آنکه قرآن به لحاظ ذاتی نیازی به فلسفه ندارد، اما انسان برای درک عمیق‌تر و دقیق‌تر معارف قرآن، ناگزیر از بهره‌گیری از فلسفه، عرفان و سایر علوم است. علامه طباطبایی در پاسخ به این پرسش که «اگر فلسفه در متن دین نیامده، آیا می‌تواند به‌عنوان مکمل دین عمل کند؟» می‌گوید:

اولاً ما در فهم دین از علوم مختلفی مانند ادبیات، اصول فقه، منطق و... استفاده می‌کنیم و بدون این علوم، فهم صحیح و کافی حاصل نمی‌شود. فلسفه نیز همچون دیگر علوم است و تفاوت ذاتی با آنها ندارد؛ همان‌گونه که از آن علوم بهره می‌بریم، از فلسفه نیز می‌توان بهره جست. ثانیاً فلسفه طریق فهم دین است، نه مکمل یا تکمیل‌کننده آن؛ بنابراین اشکال وارد شده صحیح نیست. (طباطبایی، ۱۳۸۸ش «الف»، ج ۲، صص ۸۴-۸۵)

این پاسخ، تمایزی روشن بین ذات بی‌نیاز دین و ابزارهای لازم برای فهم بشری از دین قائل شده و فلسفه را در زمره همین ابزارهای فهم جای می‌دهد.

۲.۴. پذیرش نقش فلسفه در مکتب تفکیک با قیود و شروط خاص

مکتب تفکیک با قائل شدن به شرایطی ویژه، امکان بهره‌گیری از فلسفه در فهم دین را می‌پذیرد و معتقد است فلسفه می‌تواند به ارتقای درک مفاهیم دینی کمک کند، مشروط بر آنکه چارچوب‌ها و محدودیت‌های مشخصی رعایت شود. حکیمی در این زمینه یک قید و یک تبصره مطرح می‌کند: قید: فرد باید شرایط لازم برای آموختن فلسفه را دارا باشد. تبصره: فلسفه باید به شیوه‌ای انتقادی و اجتهادی فراگرفته شود، نه به‌صورت حفظی و تکرار اصطلاحات. (حکیمی، ۱۳۹۱ش، ص ۹۲)



وی همچنین معتقد است فلسفه صرفاً می‌تواند به‌عنوان زمینه‌ساز (مُعدّ) برای فهم دین عمل کند، نه اینکه خود موجب مستقیم فهم دینی باشد. (همان، صص ۱۹۵-۱۹۶) در بررسی این دیدگاه، می‌توان به موارد زیر توجه کرد:

۱. شرایط لازم برای تحصیل فلسفه: تأکید ایشان بر ضرورت دارابودن شرایط پیشینی برای مطالعه فلسفه، سخنی است صحیح و مورد تأیید بسیاری از علمای پیشین. به‌عنوان نمونه، آیت‌الله بهجت گفته است:

برای تحصیل فلسفه، ابتدا تعلم علم کلام و بررسی روایات، سپس اشتغال به فلسفه نمایند؛ خصوصاً آنان که استعداد بیشتری برای تعلم فلسفه دارند. اما کسانی که استعداد و ذوق تحصیل آن را ندارند، ادامه آن برای ایشان مفید نیست. (وبگاه رسمی آیت‌الله بهجت، ۱۴ مهر ۱۳۹۴)

۲. رویکرد اجتهادی و انتقادی: تأکید بر مطالعه فلسفه با نگاه نقادانه و اجتهادی نیز مورد تأیید است. بزرگان فلسفه نیز بر این نکته صحه گذاشته‌اند؛ برای مثال، صدرالمتألهین در پذیرش شاگرد، شرط اجتهاد و پرهیز از تقلید را ضروری می‌دانست.

۳. نقش فلسفه به‌عنوان زمینه‌ساز (مُعدّ): اما در خصوص دیدگاه او که فلسفه را تنها زمینه‌ساز می‌داند و معتقد است جوهر دین فقط با عقل فطری درک می‌شود، باید گفت: اولاً خود عقل فطری نیز تنها زمینه‌ساز فهم دین است، نه عامل مستقیم آن.

ثانیاً عقل فطری در تقابل با عقل فلسفی نیست و لزوماً جدایی میان آن دو وجود ندارد. بلکه عقل فلسفی می‌تواند باعث شکوفایی و تقویت عقل فطری شود. (مظفری، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۱) در نتیجه، فلسفه نه تنها به‌عنوان یک زمینه‌ساز بی‌فایده نیست، بلکه می‌تواند با پرورش و تعمیق عقل فطری، به درک عمیق‌تر و نظام‌مندتر معارف دینی بینجامد.

۵. ۲. تأملی در استناد تفکیکی‌ها به اقوال علما درباره جدایی دین، فلسفه و عرفان حکیمی در دفاع از دیدگاه خود مبنی بر جدایی ذاتی دین از فلسفه و عرفان، می‌کوشد با استناد به سخنان برخی عالمان، این تفکیک را مورد تأیید دیگر اندیشمندان نیز نشان دهد. وی در کتاب خود می‌نویسد:

این طرز فکر - که فلسفه و عرفان و قرآن از یکدیگر جدایند - خاص اصحاب مکتب



تفکیک نیست، اهل نظر و اطلاع می‌دانند که دین - از نظر ماهیت و منشأ - چیزی است و فلسفه چیزی و عرفان چیزی دیگر. استاد فاضل و وارد جلال‌الدین همایی (متولد ۱۳۵۹) می‌گوید: جمعی از دانشمندان شیعی امامی هم از قرن هفتم به بعد در همان منظور (سازگاری دادن ما بین دین و فلسفه) تلاش کردند، اما غالب آن است که دین و فلسفه هر دو را از محور اصلی خود خارج می‌سازند تا ما بین آن‌ها سازگاری و هماهنگی داده باشند؛ وگرنه، صرف فکر عقلی فلسفی - به‌ویژه عقول ناقص جزوی - با اخلاص و تعبد مذهبی همه‌جا موافقت و همراهی نمی‌تواند داشت. دین و فلسفه عقلی هر کدام مجرا و مبنای جداگانه دارد. فلسفه، زائیده فکر و عقل بشری است؛ اما مذهب مولود وحی و الهام آسمانی... (حکیمی، ۱۳۸۰ش) در نقد این استدلال، نکات زیر قابل توجه است:

نخست، صرف نقل قول از برخی بزرگان به معنای تأیید نظریه تفکیک به شکلی که اصحاب این مکتب مطرح می‌کنند، نیست. آنچه استاد همایی بیان کرده، نقد تلاش‌های نابجای تلفیق دین و فلسفه است، نه نفی هرگونه نسبت منطقی و سنجیده میان آن دو. بنابراین، نسبت دادن دیدگاه تفکیک محض به ایشان، نوعی تحمیل معنای خارج از مراد گوینده است. ثانیاً نمی‌توان دیدگاه‌های اندیشمندان بزرگی را که با مطالعه‌ای عمیق در فلسفه، به نقش آن در تبیین معارف دینی پرداخته‌اند، نادیده گرفت. برای نمونه، صدرالمتألهین شیرازی تصریح می‌کند: «حاشا الشریعة الحقة الالهية البيضاء أن تكون احكامها مصادمة للمعارف اليقينية الضرورية، و تباً لفلسفة یكون قوانینها غیر مطابقة للكتاب و السنة؛ (مظفری، ۱۳۸۵ش، ص ۳۷۶) شریعت الهی نورانی هرگز با معارف یقینی عقلی معارض نیست و فلسفه‌ای که قوانینش با کتاب و سنت مطابقت نداشته باشد، فلسفه‌ای مردود است.»

افزون بر این، بسیاری از عالمانی که خود از مجتهدان و مراجع بزرگ دینی بوده‌اند - مانند امام خمینی رحمته‌الله‌علیه، علامه طباطبایی، علامه حسن‌زاده آملی و آیت‌الله جوادی آملی - با تسلط بر متون دینی و فلسفی، از فلسفه به‌عنوان ابزاری برای تعمیق فهم دین بهره برده‌اند.

مشکل اساسی در رویکرد برخی اصحاب تفکیک، نقد فلسفه پیش از فراگیری عمیق آن است. نقدی می‌تواند وجهه علمی داشته باشد که پس از فهم دقیق فلسفه و در پرتو نصوص دینی ارائه شود.



در مقابل، عالمان مسلط بر فلسفه مانند ملاصدرا و امام خمینی علیه السلام بارها تأکید کرده‌اند که فلسفه و دین نه تنها جدا نیستند، بلکه تعارضی با یکدیگر ندارند.

نکته پایانی اینکه فلسفه اگرچه زاینده فکر بشری است، اما همین عقل بشری - هنگامی که در چارچوب بدیهیات عقلی حرکت کند - می‌تواند ابزاری برای کشف حقایق باشد؛ بنابراین، ادعای جدایی کامل فلسفه از دین و نفی هرگونه امکان بهره‌گیری از آن در فهم معارف دینی، نه با عقل سازگار است، نه با سیره علمی بزرگان و نه با روح تعالیم دینی. (مظفری، ۱۳۸۵ ش، صص ۳۷۶-۳۸۴)

۳. نقش فلسفه در فهم معارف دینی: تحلیل ضرورت و کارکردها

در پایان این بررسی، ضروری است به پرسشی بنیادین پاسخ‌گوییم: چرا در مسیر فهم دین، نیازمند فلسفه هستیم؟ این پرسش تنها یک بحث نظری نیست، بلکه دغدغه‌ای راهبردی برای هر پژوهشگر و طالب علوم دینی به شمار می‌رود. واقعیت این است که بدون بهره‌گیری از فلسفه، توانایی درک ژرف‌بینی بسیاری از آموزه‌های دینی را از دست خواهیم داد. فلسفه ذهن ما را به ابزارهایی مجهز می‌سازد که به مدد آنها می‌توان مفاهیم عمیق و پیچیده دینی را به صورتی نظام‌مند، عقلانی و مستدل فهمید و تبیین نمود. فلسفه به ما چارچوب فکری می‌بخشد؛ قدرت تحلیل، طبقه‌بندی و ارزیابی مفاهیم را در ما تقویت می‌کند و به‌ویژه در مواجهه با مفاهیم بنیادی دین - همچون توحید، معاد، نبوت، تجرّد نفس و سایر اصول جهان‌بینی اسلامی - نقشی تبیین‌گر و تفسیری ایفا می‌نماید. (مظفری، ۱۳۸۵ ش، صص ۳۱۲-۳۱۴)

نگاهی به قرآن و روایات نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از مضامین آنها، به‌ویژه در حوزه‌های خداشناسی، معادشناسی و انسان‌شناسی، از بار فلسفی برخوردار است. مفاهیمی مانند «صمد» بودن خداوند، تجرّد نفس، رجوع به الله، وحدت وجود، تقدیر الهی و نظایر آن، بدون ابزارهای مفهومی فلسفه یا ناشناخته می‌مانند یا به صورتی سطحی و نادرست فهمیده می‌شوند. حتی فهم آیات ژرف قرآن - مانند «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور، ۳۵) یا «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق، ۸) - نیازمند نگاهی فلسفی است تا ابعاد وجودشناختی و معرفت‌شناختی آنها آشکار گردد.

بزرگان اندیشه اسلامی - از جمله ملاصدرا و آیت‌الله طهرانی - نشان داده‌اند که بدون استفاده



از فلسفه، تبیین دقیق معارف عمیق دینی ممکن نیست. آنان با به‌کارگیری مباحث فلسفی، به شرح آیات و روایات پرداخته و توانسته‌اند حقایق پیچیده دینی را در قالب‌هایی عقلانی عرضه کنند. این مسئله تنها در سطح متخصصان مطرح نیست؛ حتی در سطوح عمومی‌تر نیز می‌توان با زبان ساده، مفاهیم فلسفی را انتقال داد؛ همان‌گونه که استادانی چون حجت‌الاسلام وکیل‌ی این کار را انجام داده‌اند. این نشان می‌دهد فلسفه صرفاً دانشی انتزاعی نیست، بلکه دانشی زنده و کاربردی است که می‌تواند در همه سطوح جامعه دینی نقش‌آفرینی کند.

افزون بر این، فلسفه نقشی حیاتی در تربیت ذهن و شکل‌دهی به شخصیت علمی پژوهشگر دینی دارد. ذهن کسی که با فلسفه آشناست، به تدریج توانایی فهم منظم‌تر، دقیق‌تر و مفهومی‌تر مطالب را پیدا می‌کند. امام خمینی علیه السلام، علامه حسن‌زاده آملی، آیت‌الله جوادی آملی و دیگر اندیشمندان معاصر بارها بر این امر تأکید کرده‌اند که فلسفه نه فقط برای دفاع از دین، بلکه برای فهم صحیح خود دین ضرورت دارد.

برخی مفاهیم بنیادین دینی - مانند وحدت ذات الهی، بساطت خداوند، تجرد روح، بقای نفس پس از مرگ و کیفیت علم الهی - ذاتاً پیچیده هستند و بدون زیرساخت فلسفی، فهم عمیق آنها امکان‌پذیر نخواهد بود. (مظفری، ۱۳۸۵ش، ص ۳۱)

فلسفه در دستگاه فکری دین، علمی جانبی یا تزئینی نیست، بلکه ضرورتی ساختاری است. کنارگذاشتن فلسفه، دین را به ظاهرگرایی می‌کشاند؛ به جای پاسخ‌های عمیق، به شعارهای سطحی بسنده می‌کند و در برابر شبهات نوین، بی‌پاسخ می‌ماند. فلسفه است که دین را به زبان عقل تفسیر می‌کند، قدرت دفاع از آن را در برابر مخالفان فراهم می‌آورد و امکان ارائه‌ای منطقی و استدلالی از آموزه‌های دینی را پدید می‌آورد. بدون فلسفه، دین پویایی و عقلانیت خود را از دست خواهد داد.

اگر عقل به تنهایی و بدون هدایت وحی به راه افتد، ممکن است به انحراف کشیده شود؛ اما اگر عقل تربیت‌یافته در پرتو نور وحی حرکت کند، به والاترین مراتب معرفت دست خواهد یافت.

نتیجه‌گیری

از مباحث مطرح‌شده در این مقاله روشن گردید که فلسفه و عرفان در تعامل با معارف دینی،



نقش‌هایی تکمیلی و جدایی‌ناپذیر دارند و شبهات مطرح‌شده علیه آن‌ها - به‌ویژه در حوزه فلسفه - از پشتوانه استدلالی قوی و پاسخ‌های مستند برخوردارند. اگرچه در این مجال به همه جنبه‌های بحث به‌طور مفصل پرداخته نشد، اما پژوهشگران محترم می‌توانند برای تعمیق بیشتر، به منابع تخصصی مراجعه نمایند؛ از جمله این منابع، کتاب ارزشمند «بنیان مرصوص» تألیف حسین مظفری است که با جامعیت قابل‌توجهی به این موضوع پرداخته است.

در این بررسی مشخص شد که در مکتب تفکیک، اگرچه عقل و تعقل از جایگاه بنیادینی برخوردارند، اما فلسفه به‌عنوان دستگاه مفهومی مستقل، به‌طور کامل پذیرفته نشده است. در مقابل، تبیین‌گردید که تعقل در شکل نظام‌مند خود همان فلسفه است و فلسفه نه‌تنها انسان را از عقل فطری دور نمی‌سازد، بلکه ریشه در همان عقل فطری دارد. همچنین روشن شد که برای فهم صحیح قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام، عقل نقش بی‌بدیلی ایفا می‌کند و هیچ‌درک عمیقی بدون بهره‌گیری از قوه تعقل حاصل نمی‌گردد.

باین‌حال، تأکید نهایی این است که فلسفه و عرفان تنها در صورتی می‌توانند خدمتگزار دین باشند که در چارچوب معارف و حیانی و بر اساس ضوابط فهم دینی قرار گیرند، نه آنکه مستقل و جدا از منابع اصیل دینی، مدعی تفسیر دین شوند. به‌عبارت‌دیگر، فلسفه و عرفان اگر از قرآن و سنت جدا افتند و فاقد چهارچوبی منضبط باشند، نه‌تنها سودمند نخواهند بود، بلکه ممکن است به انحراف در فهم دینی بینجامد.

منابع و مأخذ

• قرآن کریم

کتاب

۱. امینی نژاد، علی. (۱۳۹۰ش). آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.
۲. حکیمی، محمدرضا. (۱۳۹۱ش). اجتهاد و تقلید در فلسفه. قم: دلیل‌ما.
۳. حکیمی، محمدرضا. (۱۳۸۵ش). شرف‌الدین. قم: دلیل‌ما.
۴. حکیمی، محمدرضا. (۱۳۸۴ش). مکتب تفکیک. قم: دلیل‌ما.
۵. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷ش). لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.



۶. رهنمایی، سید احمد. (۱۳۹۰ش). آرا و اندیشه‌های تربیتی اندیشمندان مسلمان مکتب تربیتی علامه طباطبایی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۷. سجادی، سید مجتبی. (۱۳۶۲ش). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: کتابخانه طهوری.
۸. طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۸۸ش «الف»). بررسی‌های اسلامی. قم: بوستان کتاب.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۸۸ش «ب»). شیعه در اسلام. قم: بوستان کتاب.
۱۰. قیصری، داوود. (۱۳۸۱ش). رسائل قیصری. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق. (۱۴۲۶ق). اصطلاحات الصوفیة. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۰ش). آموزش فلسفه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۳. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۷ش). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
۱۴. مظفری، حسین. (۱۳۸۵ش). بنیان مرصوص: فلسفه اسلامی از نگاه مکتب تفکیک. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۵. مظلومی‌زاده، کمال‌الدین. (۱۳۹۸ش). الگوی تربیت عرفانی مکتب نجف، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۶. هاشمی شاهرودی، محمود. (۱۳۸۲ش). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة معارف فقه اسلامی.
۱۷. یزدان‌پناه، سید یدالله. (۱۳۸۹ش). مبانی و اصول عرفان نظری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مقالات

۱۸. حکیمی، محمدرضا. (۱۳۸۰ش). عقل خود بنیاد دینی. بازتاب اندیشه، ۲(۲۱)، صص ۷-۱۸.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی؛ لگنهاوزن، محمد. (۱۳۸۲ش). میزگرد فلسفه شناسی (۲) / فلسفه‌های مضاف، معرفت فلسفی، ۱(۱-۲)، صص ۱۱۷-۱۳۶.

وبگاه‌ها

۲۰. وبگاه رسمی آیت‌الله بهجت علیه السلام. (۱۳۹۴ش). شایعات: مخالفت با فلسفه؟. از bahjat.ir/fa/content/۷۵۷.

